

شهید فتح الله درودگاہی



ازتبار علی
سازمانہ جامع سرداران و دوزخ شہید استان بوشهر

نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۴۲/۰۳/۱۵
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۰/۰۹/۰۸
محل شهادت	بستان
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	خارگ

زندگینامه

فتح الله در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ در خانواده ای مذهبی و متوسط در جزیره خارگ چشم به جهان گشود. پدرش محمد با کارگری و سختی زیاد معاش خانواده را تامین می کرد. مادر مؤمن و مهربان وی «صالحه ریاستی» نام داشت. وی دوران کودکی را با حال و هوای شیرین کودکانه و بازی ها و آرزوها به پایان رساند. چون آخرین فرزند خانواده بود دلبستگی و وابستگی عجیبی به پدر داشت و پدر نیز تا آنجا که برایش ممکن بود او را با خود به مجالس و محافل اجتماعی و مذهبی می برد و از این رهگذر روح و جسم او با عشق به دین و اهل بیت سیراب می گشت. تا همانطور که امام راحل(ره) فرموده بود سربازانش در گهواره هستند این سربازان کوچک یاری گر و مدافع اسلام و قرآن باشند.

دوران ابتدایی و راهنمایی خود را در شهر خارگ گذرانید اما به دلیل فقر مادی خانواده و مشکلات زندگی، ترک تحصیل نمود. برای کمک به معاش خانواده در شرکت ها به کارگری مشغول شد. او اهل ورزش و تفریح به ویژه فوتبال بود و آن را با علاقه دنبال می کرد. بسیار خوش اخلاق بود و چهره خندان او دل همه را شاد می کرد از لحاظ ظاهری هم خیلی مرتب و تمیز بود. همیشه خوشبو و پاکیزه و مرتب بود.

فتح الله دارای اخلاقی شیرین و پسندیده ای بود که گرمی محفل خانواده و دوستان بود. در دل همه جا داشت و او را خیلی دوست می داشتند.

وصیت نامه

در جبهه ها، این مکتب است که می جنگد
(وصیت نامه شهید)

پدر و مادر، امیدوارم که با تقدیم کردن فرزندی ناقابل به اسلام به خود ببالی و افتخار کنی که یک فرزند به اسلام، یک سرباز به اسلام تقدیم کرده ای و گر می خواهی روح من شاد شود، پدر و مادر گریه و زاری نکنید، شیرینی پخش کنید و بگویید که فرزندان دیگرم را آماده میکنم که در جبهه ها بسوی مزدوران آمریکا آتش بکشایند.

و پدر پولی را که در بانک دارم این پول را خواستم برای عروسی و حالا که به آرزوی خود رسیدم، در بهشت ازدواج خواهم کرد و آن پول را که مقدار ناچیزی است به برادرم حسین و بهرام بدهید که کمکی به دو برادرم شود و به برادرم اسماعیل که مثل شمع در تاریکی، در دستم بود و مرا راهنمایی میکرد، بگو که فتح الله گفته است که تا گور کارهای تو را فراموش نخواهم کرد. نمی دانم با چه زبانی به تو بگویم که تو برای من چه هستی.

به خواهرانم بگویید که فتح الله گفته که حلالم کنید و در زندگی مثل فاطمه باشید و به برادرانم بگو که در زندگی بهترین مرگ شهادت در راه خدا و مکتب اوست و به تمام اقوام بگویید که فتح الله گفته است حلالم کنید اگر کاری از من سر زده است.

و جنازه ام را به خاک آوريد و در خاک سپارید.

و از قول من به ملت بگویید که فتح الله گفته که در جبهه ها مکتب است که می جنگد و اگر مکتب نبود مزدوران تا تهران رسیده بودند.

به برادرم اسماعیل که مثل شمع در تاریکی، در دستم بود:

عروس من شهادت است

و در غلغله شادی مسلسلها و با بارش قتل و سرب در حمله سنگر عروس شهادت را به آغوش خواهم کشید.

برادر اسماعیل

سفیر گلوله، عقد ما را خواهد خواند

عروس من شهادت در راه اسلام است و فرزند من نامش برقراری حکومت الله است.

مصاحبه

نامه‌ی شهید به خانواده

سلام بر پدر گرامیم و مادر بزرگوایم و برادران خوبم و خواهران عزیزم . امیدوارم که حالتان خوب باشد . پدر و مادر گرامیم این وصیت را هنگامی می نویسم که به ما دو روز بعد از آموزش نظامی مرخصی دادند که برویم خداحافظی با خانواده مان کنیم و بعد از دو روز برگردیم و برویم جبهه، ولی من که نمی توانستم در این دو روز خودم را به خارج برسانم مشغول به نوشتن وصیت نامه شدم و از اینکه مشاهده کرده بودم و می کنم که این اجنبی پرست و خائن و مزدور وابسته به ابرقدرتهای شوروی و آمریکا یعنی بعث عراق و صدام خائن افرادشان را در خاک ما مستقر کرده اند بیزارم.

پدر و مادر عزیزم از اینکه حس میکردم در مکانی راحت قرار بگیرم و در سنگر نباشم غمگین بودم و من نمی توانستم به خود بقبولانم که برادران خودم در مرزها شهید شوند و من هرروز شاهد این باشم که فلان قدر کشته یا فلان قدر زخمی شدند . پدر و مادرم چگونه می توانستم مشاهده کنم که هر روز عده ای از بهترین جوانان ما کشته میشوند و من به کارهای روزمره خودم مشغول باشم . میدانم که از دست دادن من شاید سنگین باشد ولی مگر غم از دست دادن این برادران پاسدار برای مادرانشان سنگین نیست . مگر آنها نبودند که کشته شدند تا دین اسلام پا برجا باشد .

من هم به نوبه خود از آقا و سرورم حسین (ع) درس مبارزه و جهاد و درس شهادت را یاد گرفته ام . من آموختم که زندگی مادی نکبت بار است و نباید منتظر باشم که مرگ ما را فرا گیرد بلکه ما باید به سراغ مرگ برویم . مگر انسان یک دفعه بیشتر می میرد؟ پس چه بهتر که آن یکدفعه هم در راه خدا و برقراری حکومت الله باشد .

و اینجا شما را قسم میدهم نگران از دست رفتن من نباشید و برای من گریه نکنید زیرا برای شهدا و شیرمردان گریه کردن خوب نیست و گریه کردن شما دل منافقین را خوشحال می کند و برای اینکه دل منافقین پر درد باشد گریه برای من نکنید و نگران نباشید که برادران دیگر جای مرا پر می کنند و یادتان باشد که شما زیاد چیزی به اسلام نداده اید، بلکه کسانی خانواده هایی هستند که چهار فرزند به اسلام داده اند و باز می گویند خودم هم میخواهم بروم جبهه.

و آگاه باشید شما ، مبادا پشیمان شوید و از بابت کشته شدن من به کسی بد و بیراه بگویید که حزب خدا پیروز است .

و یک حرف و یا پیام دارم برای مردم قهرمان ایران که فکر کنند که در این مکتب چه وجود دارد که اینجوری جوانان و پیران و نوجوانان به جبهه سرازیر هستند؟ مگر چه چیزی در مکتب الله وجود دارد که جوانان آرزوی شهادت می کنند .

خاطرات

سجایای اخلاقی شهید از زبان برادر شهید
آقای بهرام درودگاهی برادر شهیدان اسماعیل و فتح الله درودگاهی از فضایل و سجایای اخلاقی شهید فتح الله اینگونه سخن می گوید: «برادرم فتح الله با اینکه سن بسیار کمی داشت ولی از محبوبیت خاصی در خانواده برخوردار بود و روحیه ای بسیار عالی و با نشاط داشت. از همان کودکی انسان با خدایی بود. وقتی انقلاب به اوج خود رسیده بود، یک تغییر و دگرگونی عجیبی در او بوجود آمد که روحیاتش کاملاً عوض شد. به فرمان حضرت امام در راهپیماییها و تظاهرات علیه رژیم طاغوت شرکت می کرد و اعلامیه های حضرت امام را در سطح شهر پخش می کرد و با دوستان خود روی دیوارها شعارنویسی می نمودند.

فتح الله از بهترین انسان های مخلص بود که از نظر تواضع، اخلاق خوب، صبر و استقامت و امانت داری بسیار عالی بود. او نمونه یک انسان کامل بود. علاقه زیادی به خواندن قرآن داشت و همیشه در دعاها، گمیل و ندبه شرکت می کرد. نمازهای جمعه و جماعتش هیچ گاه ترک نمی شد و به ما هم سفارش می کرد که مسجدها را خالی نگذارید. فتح الله بعد از خواندن نمازهای یومیه نوافل و مستحبات را ترک نمی کرد و همیشه دیگران را به خواندن نماز اول وقت سفارش می نمود. برادر شهیدم علاقه خاصی به ائمه اطهار (علیهم السلام) داشت و خود را یکی از خادمان کوچک اهل بیت می دانست و در ماه محرم و ایام سوگواری خود را وقف خدمت در این راه می کرد.

فتح الله سرپای وجودش را عشق به اهل بیت و اسلام فرا گرفته بود. و این خود دلیل راهش بود تا در تاریخ ۱۷/۵/۶۰ به جبهه اعزام گردد و به گروه جنگ های نامنظم شهید چمران پیوندد. و پس از دو ماه فراگیری آموزش نظامی در تهران به جبهه اهواز اعزام گردید تا در کنار برادر دیگرش اسماعیل که در جبهه نبرد حضور داشت قرار گیرد خدا می خواست با برادرش اسماعیل به قربانگاه عشق سفر کند.

فتح اله را می توان مصداق این شعر که :

«نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد»

دانست آری هر چند فتح الله نتوانست تحصیلات خود را در مدرسه ادامه دهد ولی توانست در دانشگاه جبهه مراحل کمال را به سرعت طی نماید و با بینش و فهم خود حجاب از عالم خاکی برگیرد و به سوی دوست بار سفر بندد.

فرازهایی از وصیت نامه عرفانی آن شهید بزرگوار نمایان گر روح بلند او در پرواز به سوی اعلی علین است .
فتح اله چنان عاشق امام خمینی بود که لحظه ای از یاد او غافل نمی شد یکبار وقتی از جبهه به خانه آمد و ده روز مرخصی داشت بیش از ۳ روز نتوانست دوری هم رزمان و خاک جبهه را طاقت بیاورد و بلا فاصله به جبهه نبرد برگشت. در حالی که او به تازگی یکی از دختران فامیل را نامزد کرده بود

«هر کس که تو را شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند»

سرانجام فتح اله دعوت حق را لبیک گفت و خدا خواست که با برادرش اسماعیل بار سفر از این عالم خاکی بر بندد و به افلاکیان پیوندد. او در عملیات غرور آفرین طریق القدس در تاریخ ۸/۹/۱۳۶۰ در حالی که بیش از ۱۸ سال نداشت بر اثر اصابت ترکش خمپاره به درجه والای شهادت نایل آمد. و پیکر مطهر و نورانی او و برادرش اسماعیل در مورخ ۱۲/۹/۶۰ در میان حزن و اندوه فراوان مردم خارگ، دوستان و اقوام شهید به طرز باشکوهی از اسکله خارگ تا گلزار شهدای میر محمد تشیع و به خاک سپرده شد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران